

نکته،

حاشیه، یادداشت

| ۳۲۵-۳۳۵ |

«امید» به مَثَابَتِ نامِ زَن
«شاه مردان» و خَطَائِ لَعْنَتِ نامه
أمیر قافله را هَم تَعَاظِلِ شَرَطِ است...: بیتی که گویا نَه از سعَدی است
و نَه از حَافِظِ
رهی معیری و سرقت ادبی؟!
«ملک تعالی و تقدس تورا»: درباره خوانش مصرعی از نظامی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«امید» به مَثَابَتِ نَامِ زَن

جویا جهانبخش

چندی پیش، دوستی فاضل، کتابِ آیینِ رُزْنُشْتِ کُهَنِ روزگار و قُدْرَتِ مَندگَازِش را که تَرَجْمَهٔ فارسیِ یکی از آثارِ نِسَبَهٔ فَنَشْرَدَهٔ بانومری بوئیس است به قَلَمِ آقایِ اَبوالْحَسَنِ تَهامی، پیشِ مَن آوَرْد و با تَعَجُّبِ بسیار و حَیْرَتِ بی‌اندازه، تقدیمِ نامهٔ کتاب را پیشِ رویم نهاد و کُفْتُ: بخوان! خواندم... آقایِ تَهامی نوشته بودند:

«این ترجمه را پیش کش می‌کنم به همسرگرمی ام

دکتر امید بهبهانی

که بسیار از وی آموخته‌ام.»

(آیینِ رُزْنُشْتِ کُهَنِ روزگار و قُدْرَتِ مَندگَازِش، مری بوئیس، تَرَجْمَهٔ: اَبوالْحَسَنِ تَهامی، ج: ۳، تهرآن: مَوْسَسَّهٔ اِنْتِشَارَاتِ نِگَاه، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۳).

بَر فوردا نِسْتَم چه چیزی دوستِ مَرَا عَرَقِ شِکْفَتی ساخته است. توضیحِ دادم که «امید» در این جا نامِ زَن است، نه مرد!؛ و همسرِ آقایِ اَبوالْحَسَنِ تَهامی، خانمِ دکتر امید بهبهانی - که ریختِ کاملِ نامشان هم از قَرَارِ مَسْمُوع، «امید مَلک» است -، دُخْتَرِ بانویِ عَزَلِ سَرایِ نامور، سیمین بهبهانی، و یکی از مَتَخَصِّصانِ رِشْتَهٔ فَرهنگ و زَبان‌هایِ باستانیِ ایران و عَضْوِ هِیْآتِ عِلْمیِ پِژوهشگاهِ علومِ اِنسانی و مَطالعاتِ فَرهنگی هَسْتند و خود صاحبِ آثاری در این شاخه.

به هَر رُوی، ایرانیانِ عادتِ کرده‌اند «امید» را اِشْمِ پَسَر تَلَقی کنند، نه دُخْتَر؛ و آقایِ اَبوالْحَسَنِ تَهامی، لا بُد اگر می‌خواستند می‌توانستند در تقدیمِ نامهٔ کتاب، مَثَلًا با بَر اَفْرُودَن لَفْظِ «بانو» پیش از نامِ «دکتر امید بهبهانی»، بابِ سَوِّهٔ تَفَاهُمَاتِ اِحْتِمالی را فَرُوبَنْدند. باری، النَّاسُ مُسَلْطُونِ عَلَی اَقْلَامِهِمْ!

«شاهِ مردان» و خطای لغت‌نامه

جویا جهانبخش

در لغت‌نامه دهخدا ذیل تعبیر «شاهِ مردان» نوشته‌اند: «لقبی است که شیعیان فارسی‌زبان علی علیه السلام را دهند» و آنگاه این سه شاهد را آورده‌اند: «تا عاقبت الامر بجائی رسید که بعد از رحلت حضرت رسول (ص) بر شاه مردان خروج کرد. (از قصص الانبیاء ص ۳۲۸).

پذیرفت از او شاه مردان جواب. سعدی گرم، پیشه‌شاه مردان علی است. سعدی».

جالب توجه است که شواهد به دست داده شده، لزوماً از کتاب‌های شیعی نیست.

آن کتاب قصص الانبیاء که از منابع لغت‌نامه است و ذیل کثیری از لغات بدان استشهد گردیده و در موارد متعدّد هم شماره صفحه آن به دست داده شده، غیر از آن قصص الانبیاء فارسی کهنی است که زنده یاد حبیب یغمائی چاپ کرده است؛ چه، بسیاری از عبارات را که از آن منبع آورده‌اند، در این متن چاپ کرده یغمائی نیافتیم، و پیداست آن کتاب دیگری است، و علی‌الظاهر چاپ سنگی هم بوده است (سئج: لغت‌نامه، ذیل «مزدوری کردن»). ... پس چون بر آن وقوفی ندارم، بنقد درباره مذهب و معتقد نویسنده‌اش نیز چیزی عرض نمی‌کنم.

اما آنچه از سعدی نقل شده است (هر دو شاهد) در بوستان هست و سعدی هم سنی است و همین که او امیرمؤمنان علی - علیه السلام - را «شاه مردان» می‌خواند، خودگواه است بر آن که چنین یادکردی تنها بر زبان شیعیان نمی‌رفته است.

درواقع، «شاه مردان»، لقبی است که هم سنیان و هم شیعیان فارسی‌دان و فارسی‌زبان در حقیق امیرمؤمنان علی - علیه السلام - به کار برده‌اند و هیچ اختصاصی به متن‌های شیعی ندارد.

در همین دوره اخیر، علامه اقبال لاهوری - رحمه الله - که می‌دانیم از اهل تسنن بود، می‌گفت:

مُسْلِمِ أَوَّلٍ، شَهِ مَرْدَانِ، عَلِي عَشَقَ رَا سَرْمَايَهٗ اِيْمَانِ، عَلِي

از ولای دودمانش زنده‌ام در جهان مثل گهر تابدده‌ام ...

(اشعار فارسی اقبال لاهوری، مقدمه و حواشی از: محمود علی - م. درویش -، ج: ۳، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶ ه. ش.، ص ۱۱۴).

أَمِيرِ قَافِلِهِ رَا هَم تَغَافُلِي شَرَط اَسْت ...

بِیْتِی کِه گویا نَه اَز سَعَدِی اَسْت وَ نَه اَز حَافِظِ

جویا جهانبخش

در کتاب گوی بیانی که بر خاطرات زنده یاد استاد دکتر محسن ابوالقاسمی درگفت و گو با دکتر مهدی علایی و دکتر وحید قنبری ننیز اختوا دارد. و برخلاف انتظار، بر معانی مجموعی مُشتمل نیست و بیشتر کُ جمع پریشانی را می ماند که بشو لیدگی از سرور ویش می بازد، خاطره ای از استاد آنوشه یاد دکتر پرویز نائل خانلری و آیام کار در بُنیاد فرهنگ ایران نقل گردیده است از این قران:

«از خرداد [۱۳۴۴ ه. ش.؟] هفت هشت نفر از دانشجوهای دانشگاه تهران برای فیش نویسی آمدند آن جا و من هم سرپرستشان شدم؛ یکی صوتی بود. یکی یدا... شگری بود که ... فوت کرده. هر روز از ساعت هشت تا یک بعد از ظهر کار می کردند که در ماه حدود صد و بیست ساعت می شد و من هم لیست ساعات کارشان را به دکتر خانلری می دادم. مهر که کلاس ها باز شد، ساعت کار ماهیانه دانشجوها بیست سی ساعت شد. لیست را نوشتم، به دکتر خانلری دادم. گفت که: چرا این قدر کم شده؟ گفتم: کلاس های دانشگاه باز شده و ما هم فقط صبح ها هستیم و بعد از ظهر نیستیم که آن ها بیایند... قلمش را برداشت، همه ساعات های کار را دو برابر کرد. همان موقع این شعر حافظ را هم خواند:

دَلیلِ قَافِلِهِ رَا هَم تَغَافُلِی بَایَد کِه بِي نَصِیبِ نَمَائِنْدُ قَاطِعَانِ طَرِیقِ

ماه بعد من خودم ساعات های کار دانشجوها را دو برابر کردم و پایین لیست هم نوشتم که: سهیم قاطعان طریق مراعات شده! ... من را صدا کرد، گفت که: این لیست را عوض کن؛ خوب نیست که این جمله باشد!

(گویی بیانی - خاطرات دکتر محسن ابوالقاسمی، درگفت و گو با: دکتر مهدی علایی و دکتر وحید قنبری ننیز، ج: ۱، تهران: نشر خاموش، ۱۴۰۱ ه. ش.، ص ۷۵ و ۷۶؛ با تصرف در رسم خط و سجاوندی).

می نویسیم:

آن بیت که پنداری به اِعْتِمادِ حَافِظِ به «حَافِظ» نِسَبَت داده شده است، دَسْتِ گَمِ دَرِ بَعْضِ چاپ‌های مُعْتَبَرِ دیوانِ خواجه که مَن بَنده بدان‌ها فَرُونِگَرِ بَسْتَم، یَافَت نمی‌شود.

دَر لَعْتِ نَامِهٔ دِهْخُدَا، ذِیلِ «فَاطِحِ طَرِیق»، این شاهد آمده است:

أَمیرِ قَافِلِه را هَم تَغَافُلِی سَرَط است که بی‌نَصیب نَمَانْد قَاطِعَانِ طَرِیق

که ریختی است دیگر از همان بیت، و اَلْبَتَّه دَر لَعْتِ نَامِه به «سَعْدِی» نِسَبَت داده شده است.

باری، باز این بیت، دَسْتِ گَمِ دَرِ بَعْضِ چاپ‌های مُعْتَبَرِ کَلِّیَاتِ شیخ هم که مَن بَنده و اَرَسیدَمشان، یَافَت نمی‌شود.

آن سان که از جُست‌و‌جودِ «رایاسپهر» (cyberspace) دریافتَم، در جاهای دیگر نیز ریخت‌هایی از این بیت آمده است (از آن جُمْلَه گویا در: یادداشت‌های عَلم)، و در نوشته‌های این و آن، این بیت، گاه به سَعْدِی و گاه به حَافِظ و گاه به عَنَتِ کُشْمیری نِسَبَت داده شده است.

و اَنگَهی، گویا بیت، نه از شیخ و نه از خواجه، که از هَم‌شَهْرِی سَخَنُورِ شیخ و خواجه، یَعْنی: عُرْفِی شیرازی، است... اگر هم براستی آزاو نباشد، مَنَش در دیوانِ عُرْفِی یافته‌ام و عِجَالَهٔ آن را از عُرْفِی می‌دانم!... بیت، دَرِضَمَنِ عَزَلِی مُنْدَرِج است، و صَبْطُش در آن تَدوینِ بسیار «سُلُوع» دیوانِ عُرْفِی که دانشگاهِ تِهْران از چاپ برآورده است (نَگَر: کَلِّیَاتِ عُرْفِی شیرازی، بَرَأَسَاسِ نُسخه‌های اَبوالقاسم سراج‌الی [اصفهان‌ی و مُحَمَّدِ صَادِقِ نَاطِمِ تَبْرِیزی، به کوشش و تَصْحیح: پُرفَسور مُحَمَّد وَلِی‌الْحَقِّ اَنصاری، ج: ۱، تِهْران: مَوْسَسسهٔ اِنْتِشَارَاتِ و چاپ دانشگاهِ تِهْران، ۱۳۷۸ هـ. ش.، ۱ / ۶۸۲)، از این قَرار است:

ز مِیرِ قَافِلِه گاهی تَغَافُلِی خوب است که تَنگِ دَسْت نَمَانْد قَاطِعَانِ طَرِیق

از بَرایِ «تَغَافُلِی» نُسخه‌بَدَل‌های «تَجاهلی» و «تَکاهلی» و... به دَسْت داده‌اند. نُسخه‌بَدَلِ «خوب» نیز، «سَرَط» است، و نُسخه‌بَدَلِ «تَنگِ دَسْت»، «بی‌نَصیب» (و پوشیده نیست که این هَر دو بَدیل - خواه نویسیش اَصیلِ کُفْتَهٔ عُرْفِی باشد و خواه دَسْت‌آوردِ تَصَرُفِ مُنْدَوَقَانِ سِپَسین -، دَر تَرَازِوی سَخَنُ شِناسی، از آنچه دَر مَتَنِ دیوانِ جایی گرفته است خوب تَر می‌نماید!).

از راهِ اِسْتِظْرادِ می‌گوییم:

طابِعِ چاپِ پِیْشِ کُفْتَهٔ دِیوانِ عُرْفِی شیرازی، رُحْمَتِ بسیارِ کشیده و سَعِی مَشْکُورِ کرده است - جَزَا اللهُ حَیْرًا! - لیک جای چاپی مُتَفَحُّ تَر و دِلِ پَسَنْد تَر و خوش‌آیند تَر از دیوانِ این سَخَنُ سَرایِ بُرُگِ اَدَبِ فارسی، هنوز خالی است... حَقِّ عُرْفِی به هیچ روی ادا نشده است؛ و کَم لَهٔ مَن نَظیر!

رہی معیری و سرقت ادبی؟!

پیشکش به استاد مہدی نوریان
عاطفہ طیہ / ج. ط نژند

دارم بتی ز جلوہ دلِ ســــنگ آب گن
از عکس خویش، آینه عالی جناب کن
اوراق صبر و طاقت عاشق به باد ده
از یک نگاه، خانہٴ مردم خراب کن
داغی به دست خود نہ و عاشق تمام سوز
آتش به شاخ گل زن و بلبل کباب کن
کودک مزاج ناز و به عاشق بہانہ گیر
رنجیدہ جای دیگر و با من عتاب کن
داخل بہ بزم ناشــــدہ، نام وداع بر
ننشستہ همچو عمر بہ رفتن شتاب کن
یک وعدہ نیامــــدہ راروز وصل گوی
یک بوسہٴ ندادہ، بہ صد جا حساب کن

این غزل شش بیٹی در «دیوان کامل رھی معیری» به اہتمام کیومرث کیوان (انتشارات مجید، ۱۳۷۸، صفحہ ۸۳) و ہمچنین در «دیوان کامل رھی معیری» گردآوری و تنظیم حسن چابک با مقدمہ امید مجد (انتشارات تمیض، ۱۳۸۴، صفحہ ۲۲) آمدہ است ولی از رھی نیست.

این غزل گلچین و گزیدہ ای ست از یک غزل چہارہ بیٹی نورالدین محمد، نجیبای کاشانی (نجیب کاشی) کہ در دیوان او (تصحیح اصغر دادبہ و مہدی صدری، انتشارات میراث مکتوب، سال ۱۳۸۲، صفحہ ۴۲۸) آمدہ است. «نجیبای کاشی» گاہ با تخلص «نورا» نیز در برخی تذکرہ ہا از او یاد شدہ است. بہ تحقیق مصححان دیوان او، ابیاتی از ہمین غزل در سفینہ ہا و تذکرہ ہایی چون «جنگ و بیاض صفا»، «تذکرہ المعاصرین»، و «تذکرہ روز روشن»، (ہمان) آمدہ است.

جزاین ہا شعر در «ریاض الشعراء»ی والہ داغستانی (تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۲۳۵) و «تذکرہٴ شمع انجمن» (تصحیح دکتر محمد کاظم کھدوی،

چاپ دوم، ۱۳۹۴، دانشگاه یزد، ص ۷۱۷)، هم به نام نجیب کاشانی نقل شده است. پس درانتساب آن به نجیب کاشانی هیچ تردیدی وجود ندارد.

حال این سؤال پیش می‌آید که این غزل چگونه سر از دیوان شاعر معاصر رهی معیری درآورده است. برای رسیدن به پاسخ باید به دفتر و دیوان‌هایی که به نام رهی منتشر شده است، نگاهی بیندازیم. رهی در سال ۱۳۴۳ برگزیده‌ای از آثار خود را با نام «سایه عمر» منتشر کرد. غزل یادشده در این دفتر که در زمان حیات شاعر و با نظارت مستقیم او چاپ شده نیامده است. پس رهی این شعر را به خود نسبت نداده و احتمال سرقت ادبی به طور کلی منتفی است.

عمر رهی در سال ۱۳۴۷ به پایان می‌رسد و برادر او حسینعلی معیری در سال ۱۳۴۸ آثار دیگر او را که بخش اعظم آن طنز و شعر انتقادی و ترانه است، با عنوان «آزاده» منتشر می‌کند.

سال ۱۳۷۵ مجموعه‌ای از آثار او با نام «رهاورد» زیر نظر برادرزاده او خانم گلرخ معیری و با مقدمه آقای دکتر داریوش صبور توسط نشر زوار منتشر می‌شود. و بالاخره در سال ۱۳۸۴ مجموعه آثار رهی یعنی «سایه عمر»، «آزاده»، «ره آورد» و «ترانه‌ها» توسط همان ناشر یعنی زوار، مجدداً با مقدمه داریوش صبور چاپ می‌شود. در این مجموعه که «کلیات رهی معیری» نام دارد و تمام غزل‌ها با تاریخ سرایش در آن نقل شده‌اند، شعر مورد نظر ما نیامده است.

رهی معیری شاعر بسیار خوانی بود و به دواوین شاعران و نسخه‌ها و جنگ‌ها و تذکره‌ها علاقه ویژه داشت. کتاب «گل‌های جاویدان» او مؤید این تتبع و توجه است. امیری فیروزکوهی که دوست نزدیک رهی بوده درباره او نوشته است:

«او فرد منحصری بود که تمام دواوین شعرای سلف و خلف را از قرن اول شعر فارسی الی یومنا هذا با توجه و تدبیر کامل مطالعه کرده... او سی سال تمام لااقل چند ساعتی از اوقات خود را به خواندن دواوین قدیم و جدید اختصاص می‌داد، و شخص من به یاد دارم که فی‌المثل خمسه نظامی را بیش از ده بار از اول تا آخر با مداقه کامل خوانده و در مشکلات ابیات آن به بحث و تحقیق با اهل فن پرداخته بود.» («به یاد رهی» مجله یغما، سال ۲۱، شماره ۷، آذر ۱۳۴۷، ص ۵۲۳)

ضمناً او در دهه پایانی عمر خود با «برنامه گل‌های رنگارنگ» رادیو، که به سرپرستی داود پیرنیا تهیه می‌شد همکاری داشت و پس از پیرنیا تا آخر عمر آن برنامه را سرپرستی کرد. پس هیچ بعید نیست که آن ابیات را پسندیده یا برای تهیه برنامه‌ای رادیویی یادداشت کرده باشد و پس از مرگش بی‌دقتی برخی از چاپ‌کنندگان آثارش موجب راه یافتن آن غزل به دیوان او شده باشد. بخصوص که در «کلیات رهی» که به اهتمام آقای کیومرث کیوان چاپ شده بی‌دقتی‌های دیگری هم به چشم می‌خورد. از بدخوانی‌ها و غلط‌های تایپی تا چاپ یک غزل با دو عنوان و آوردن مثنوی در بخش غزلیات! (نک: قنبری مرداسی، محمد «بی‌دقتی در چاپ دیوان رهی معیری»، کتاب

ماه ادبیات و فلسفه، آبان ۱۳۸۲، ص ۱۱۰_۱۱۱) و... ضمناً اغلب غزل‌هایی که در این مجموعه چاپ شده‌اند تاریخ سرایش مشخص دارند ولی شعر یادشده بدون تاریخ نقل شده است.

نکته دیگر این که دیوان نجیب کاشانی نخستین بار پس از مرگ رهی چاپ شده است، پس احتمالاً رهی آن شش بیت را که بهترین ابیات غزل چهارده‌بیتی نجیب است، در نسخه‌ای خطی، جنگی، تذکره‌ای یا سفینه‌ای دیده و برای خود یادداشت کرده است، دیگران هم به این خیال که شعرا از رهی است آن را در دیوان او جای داده‌اند.



آهی، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۲۱).

۲. مُلک - تعالی و تقدّس :- کاربرد عبارت معترضه تعالی و تقدّس که ویژه خداوند است برای مُلک بی سابقه و نادرست است.

۳. مُلک تعالی و تقدّس: اشکال این خوانش این است که، برخلاف دیگر موارد در فارسی رسمی و ادبی، جمله معترضه به صورت صفت به کار رفته است^۱.

به نظر نگارنده، خوانش سوم بهترین خوانش است با این تفاوت که نگارنده تعالی و تقدّس را «صفت» مُلک نمی داند، بلکه «مضاف الیه» آن می پندارد و نوع اضافه را تشبیهی (وجه شبه انحصار و اختصاص است) - و تا حدودی استشهادی (درباره اضافه استشهادی نک. هادی و مزگانی، ۱۳۹۶) - تشخیص می دهد. بر این اساس معنی مصراع چنین است: [عبارت تعالی و تقدّس مانند ملکی است که ویژه توست و آن را جز برای تو نمی توان به کار برد^۲.

ضمناً با توجه به معنای پیشنهادی نگارنده، شاید بتوان واژه مُلک را علاوه بر صورت درست و رایج مُلک به صورت مُلک نیز خواند.

منابع

- آهی، علی، ۱۳۸۹، قافیه در شعر فارسی، ویراسته حسین آهی، تهران، فصل پنجم.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۹، آشنایی با عروض و قافیه، ویراست ۴، ج ۳، تهران، میترا.
- معین، محمد، ۱۳۷۵، فرهنگ فارسی، ج ۶، ج ۹، تهران، امیرکبیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۴۴، مخزن الاسرار، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۸۷، مخزن الاسرار، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، امیرکبیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۴۰۱، مخزن الاسرار، به کوشش تقی پورنامداریان و مصطفی موسوی، تهران، سخن و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هادی، روح الله و نگین مزگانی، ۱۳۹۶، «اضافه استشهادی»، پژوهش نامه نقد ادبی و بلاغت، س ۶، ش ۲، ص ۲۴۳-۲۵۵.

۱. مواردی چون خدای تعالی و مانند آن در فارسی امروز از بحث ما بیرون است.

۲. می توان تعالی و تقدّس را دو جمله در نظر گرفت که میان آن ها نشانه عطف فارسی با تلفظ u / u آمده است یا یک جمله دعایی عربی که در آن نشانه عطف عربی با تلفظ wa / w دیده می شود. پیشنهاد ما با هر دو حالت سازگار است.